

شیرازه

درباره کتاب «جست‌وجوی رهایی در قله‌ها»

کوه‌نوردی به‌مثابه کنشی سیاسی

شرق: کتاب «جست‌وجوی رهایی در قله‌ها» تلاشی نوآورانه است برای فهم یکی از کنش‌های به‌ظاهر ساده، اما در باطن پیچیده انسانی، یعنی کوه‌نوردی از منظر جامعه‌شناختی. این کتاب ریشه‌های اجتماعی زیست مقاوم و انسانی زندانیان سیاسی را در برنامه‌های کوه‌نوردی پیش و پس از دستگیری دنبال می‌کند و با تحلیل ساختاری-تاریخی نشان می‌دهد که چگونه کوه‌نوردی زمینه‌ای برای شکل‌گیری اراده، آگاهی و جمع‌گرایی بوده است. «جست‌وجوی رهایی در قله‌ها» فقط روایت تاریخ کوه‌نوردی نیست، بلکه تلاشی برای فهم آن به‌عنوان بخشی از کنش‌های اجتماعی و سیاسی در متن جامعه است. این اثر، با تمرکز بر دهه‌های سی تا پنجاه، به بازخوانی تجربه کوه‌نوردی در زمینه تاریخی و سیاسی ایران پس از کودتای ۱۳۳۲ می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه کوه و صعود، به فضایی برای تجربه آزادی، مقاومت و بازسازی جمعی بدل شدند. نویسندگان با بهره‌گیری از منابع مکتوب، مصاحبه‌های میدانی و حضور در برنامه‌های کوه‌نوردی، لایه‌هایی پنهان از این پدیده را کاویده‌اند و پیوندی معنادار میان کوه، زندان و نظریه‌های جامعه‌شناسختی به‌ویژه نظریه «بیگانگی» برقرار کرده‌اند. در مقدمه کتاب آمده است: «نوشتن درباره تاریخ یک رویداد، همان‌قدر که می‌تواند به اندازه جست‌وجو و ورق‌زدن کتاب‌های یک قفسه سهل و آسان باشد، به وسعت زیستن در زمانه آن اتفاق و نگریستن با نگاه تک‌تک افراد حاضر در آن زمان و مکان خاص، سخت و دشوار است. شاید در ابتدا هدف، همان پرسه‌زدن در میانه یک حادثه باشد یا کنکاش چند اسم یا خواندن و شنیدن چند جمله، اما به‌تدریج هم‌هوایی با حادثه را می‌طلبید که در چشم برهم‌زدنی می‌بینیم در آن رویداد هر چقدر هم که دور باشد، یک زندگی آغاز کرده‌ایم». مؤلفان در میان انبوهی از داده‌ها و اطلاعات پرانگنده و منسجم از کتاب‌ها، گپ‌وگفت‌ها، تصاویر و فیلم‌های موجود و حتی اشیای باقی‌مانده از آدم‌ها، اطلاعاتی به دست آوردند، اما پرسش مهم اینجاست که در نوشتن یک اتفاق تاریخی از دیدگاهی خاص، چطور می‌توان از این اطلاعات بهره برد و نگاه تازه‌ای را از دل آن بیرون کشید؟ چنان‌که در مقدمه نیز اشاره شده، موضوع مورد بحث کتاب، نگاهی کردارگراییانه به کوه‌نوردی در بازه زمانی مشخصی است که به دوران پهلوی برمی‌گردد و بیشتر دهنه پنجاه و تلفیق فعالیت‌های سیاسی و کوه‌نوردی را شامل می‌شود. پژوهشگران همچنین اشاره می‌کنند که جست‌وجو در معدود کتاب‌هایی که درباره تاریخ کوه‌نوردی ایران و جهان منتشر شده است، نشان می‌دهد که شروعی برای این ماجرا وجود ندارد. گاه از کشف قدیمی‌ترین سنگ روی زمین صحبت شده و گاه از اولین استخوان‌های انسان غارنشین که در حدود ۴۰ هزار سال پیش منقرض شده است. کتاب «جست‌وجوی رهایی در قله‌ها» درواقع مدخلی بر جامعه‌شناسی کوه‌نوری ایران است که به تجربه‌ای خاص از کوه‌نوردی اشاره دارد.



جست‌وجوی رهایی در قله‌ها علیرضا اسکندریون و گلشید کریمیان نشر نگاه

واکاوی پدیده خنده

کتاب «تاریخ خنده» کوششی تأمل‌برانگیز در واکاوی پدیده خنده، نه به‌عنوان واکنشی سطحی و موقتی، بلکه به‌عنوان رفتاری ریشه‌دار در تاریخ فرهنگ، دین و روان انسان است. نویسنده با الهام از تجربه ترجمه کتاب «تاریخ گریه»، تصمیم می‌گیرد نیمه گمشده این دوگانه انسانی را کاوش کند و خنده را نه‌تنها در نسبت با طنز، هزل و فکا‌ه، بلکه به‌مثابه نیرویی سازنده، شفابخش و گاه اعتراضی بررسی کند. اثر پیش‌رو با بهره‌گیری از متون مقدس، منابع تاریخی، آرای فیلسوفان، مشاهدات اجتماعی و تجربه‌های زیسته، در پی آن است تا چیستی و چرایی خندیدن، مرزها و جایگاه آن را در حیات فردی و جمعی بشر از منطری جامع و متاملانه روشن کند. کریم‌مجاور با اشاره به این تجربه، می‌نویسد: «در روزهایی که سرگرم ترجمه کتاب تاریخ گریه بوده نوشته نویسنده و پژوهشگر گرد صلاح حسن پهلوان بودم، با خواندن و برگرداندن یک فصل، به اندیشه نگارش کتابی با عنوان تاریخ خنده فرو می‌رفتم؛ زیرا احساس می‌کردم که تاریخ گریه بدون تاریخ خنده کامل نخواهد شد و گریه تنها در کنار خنده است که به شکلی تام و تمام معنا خواهد یافت». کریم‌مجاور در مقدمه خود بر کتاب می‌نویسد: «سخن‌گفتن از خنده و شادی در این روزگار سوگ و سوگوار و سوگ‌آور، شاید خود از نظر برخی خنده‌آور باشد؛ با این حال بر آن شدم تا به سهم خود، پرتوی هرچند کم‌سو از شادی و خنده در دل این زمانه غمگین جاری کنم. در همین راستا به جست‌وجوی کتاب‌ها و منابعی پرداختم که درباره طنز و خنده و شادی و مترادفات و مشتقات آنها به نگارش درآمده بود». او در این زمینه به کتاب‌هایی چند به زبان‌های گوناگون برمی‌خورد که غالب آنها کمتر به «متن خنده» و بیشتر به «حواسی خنده» مانند طنز، هجو، هزل و فکا‌ه پرداخته بودند؛ گرچه باید در نظر داشت که خنده با همه این مفاهیم پیوندی نزدیک و ناگسستی دارد. دراین‌میان پیش از همه کتاب «خنده» هانری برگسون به کار نویسنده می‌آید که بیشتر از جنبه مسائل کمیک و خنده‌آور به موضوع پرداخته است. کتاب دیگری که کریم‌مجاور از آن سخن می‌گوید، کتابی است با عنوان «فلسفه طنز» نوشته جان موریل که از منظر دانش، هنر و اخلاق به بررسی طنز و موارد مربوط به آن پرداخته است. در میان منابع فارسی هم به چند کتاب می‌رسد، ازجمله کتاب «طنز و شوخ‌طبعی در ایران و جهان اسلام» نوشته علی اصغر حلبی؛ کتاب معتبری که با بهره‌گیری از منابع مهم تاریخی و ادبی گذشتگان، در طنز و طعاری و فکا‌ه و شوخی و شوخ‌طبعی در ادبیات ایران و کشورهای اسلامی پژوهش کرده است؛ اگرچه از دید کریم‌مجاور در مواردی از اصل متن و موضوع دور شده و به حاشیه رفته است. کریم‌مجاور از این گفته بختیار علی در «قصه ساده من و آسمان و لیلایم» یاد می‌کند که: «همه جا نوشته‌اند: اینجا شهر شادی است. ما اما هرگز شادمان نیستیم». و می‌نویسد: «واقعیت این است که موج خنده و شادی کمتر می‌تواند راهی به ژرفای دل و درون انسان معاصر بیابد و دست‌کم برای مدتی در آنجا ماندگار شود».



تاریخ خنده

رضا کریم‌مجاور

نشر نگاه

دیدار از خانه خالی فروید



فریدون مجلسی

فرصتی دست داد که از خانه فروید در وین دیدار کنیم. خانه‌ای خوب، نه مجلل، در محله‌ای خوب که آن را به موزه فروید تبدیل کرده‌اند. با حیاطی که درخت بلوط کهنسالی در یک کنج و درخت عظیم و کهنسال زیرفون همسایه در کنج دیگر بر آن سایه افکنده است. طبق معمول برای بازدید از خانه و مطب فروید بلیت ۱۵ یورویی می‌فروشند که اهل محل ناچار نیستند بهای آن را در صد هزار تومان ضرب کنند و دیدارکننده هم کم نیست. فیلم مستندی هم از ۱۰ سال پایانی و غم‌انگیز زندگی فروید نشان می‌دادند که بسیار دیدنی بود. در مقایسه با خانه‌های بزرگانی که دیده بودیم، این خانه بسیار خالی بود. اما عکس‌های

میل و اثاثیه محترمانه‌ای که زمانی خانه و مطب فروید و یکی از دخترانش را تشکیل می‌داده است، حکایت از دوران رونق کار و شهرت این نابغه زمان خود داشت. از کنجکاوی درباره دلیل خالی بودن نسیی آن خانه به پاسخ غم‌انگیزی رسیدم که دست‌کم برای من تازگی داشت، زیرا او را به‌عنوان بنیان‌گذار روان‌پزشکی و روان‌کاوی می‌شناختم و شناخت بیشتری درباره سرنوشت او نداشتم. خانه خالی بود، زیرا در سال ۱۹۳۷ یعنی زمانی که حکومت هیتلری و نازسیم در قالب «آتشلوس» یعنی وحدت آلمان و اتریش خود را برای سلطه بر اتریش آماده می‌کرد، فروید ۸۱ساله بیمار درمی‌یابد که او نیز همچون انشتاین و مانس اشپربر و آرتور کستلر و... از تبار یهودی است و ناچار می‌شود به اتفاق همسر و دخترش، خانه و کاشانه را بگذارد و کتاب‌هایش را بردارد و بگریزد. به لندن می‌رود و خانه‌ای اجاره می‌کند و در آنجا سرطان امانش نمی‌دهد و چند ماه بعد می‌میرد! خواهرش ترجیح می‌دهد در وین بماند. به‌زودی به خانه فروید حمله می‌کنند و به یغما می‌برند و خانه خالی می‌ماند! و هنوز هم خالی است. خواهرش دستگیر می‌شود و او را به اردوگاه آشویتز می‌فرستند، کز وی خبری باز نیامد. نکته جالب دیگر در اسناد مربوط به فروید نامه او به دوست جوان‌ترش اشتفان تسوایک، نویسنده نامداری است که چندین کتاب او به فارسی ترجمه شده است. جالب‌بودنش برای این است که این نویسنده روزی سالوادور دالی نقاش پرآوازه سوررئالیست جوان را که مشتاق ملاقات با فروید بود، با چند نامدار دیگر در ماه‌های پایانی زندگی فروید در لندن به دیدار او می‌برد. دالی در همان دیدار با شوق بسیار پرت‌های البته به سبک ویژه خود از استاد می‌کشد. فروید احساس خودش را از آن دیدار در نامه زیر شرح می‌دهد. منظورش از آن جوان اسپانیایی در این نامه سالوادور دالی است.



۲ ژوئیه ۱۹۳۸

دوست عزیز، دکتر [اشتفان] تسوایک

دیدار دیروز من با کسانی که معرفی کرده بودید، دلیل خوبی بودید، دلیل خوبی است که از شما سیاسگزار باشم. زیرا پیش از آن، سوررئالیست‌ها را –که ظاهراً مرا به‌عنوان مراد خودشان برگزیده‌اند- افرادی کاملاً (یعنی در حد الکل ۹۵ درجه) مردمانی عجیب و غریب می‌دانستم. با این حال، آن جوان اسپانیایی با آن نگاه ساده‌لوحانه و پرشور و مهارت فنی انکارناپذیرش باعث شد در عقیده خود تجدیدنظر کنم. در واقع، بررسی تحلیلی چگونگی خلق چنین تابلویی، می‌تواند بسیار جالب باشد. از دیدگاه انتقادی، هنوز می‌توان بر این عقیده باقی بود که مفهوم هنر، گسترش را تا جایی روشن می‌کند که نسبت کَمی میان حجم ناخودگاکه و پردازش نیمه‌آگاهانه را در محدوده خاصی نگه ندارد. در هر صورت، این چیزها [...] در شمار مسائل روان‌شناختی جدی‌ای هستند.

با صمیمیت، فروید

نازیسم و تعصبات جاهلانه‌اش نابود می‌شود، اما این فرویدها هستند که می‌مانند و کشورشان و جهان به آنها می‌بالند.

شکل‌های زندگی: درباره رومن گاری وزندگی‌هایش

مرگ خودخواسته



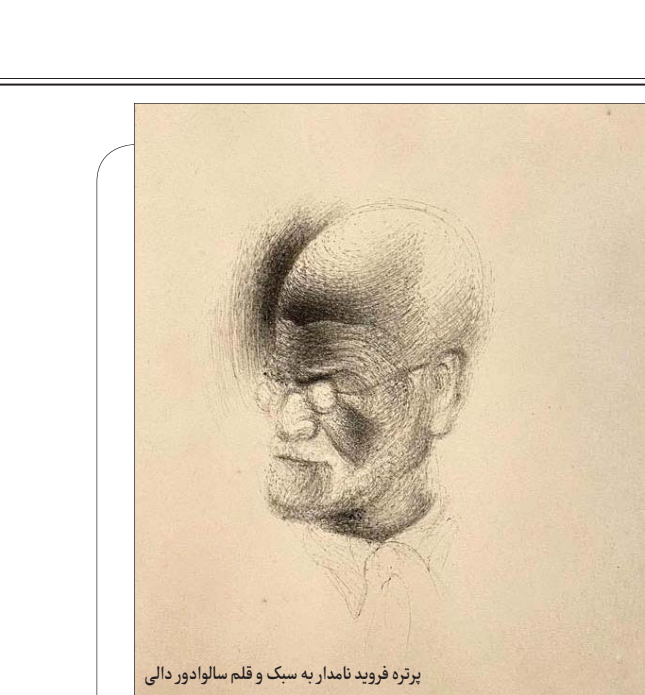
نادر شهریوری (صدقی)

رومن گاری در وصیت‌نامه‌ای که از او به جا مانده درباره مرگ خودخواسته‌اش می‌نویسد دلیل این‌کار را باید در زندگی‌ام جست‌وجو کنید. زندگی‌های رومن گاری، از آغاز تا انتها، پرماجرا و شکل‌های گوناگونی از زندگی بود؛ از هر چیز کمی و نه به تمام، «کمی شاعر، کمی خیال‌پرست... به پرو پناه می‌آوری، به دریای جبال آند، روی ساحلی که همه چیز به آن ختم می‌شود، پس از آنکه در اسپانیا با فاشیست‌ها، در فرانسه با نازی‌ها، در کوبا با غاصب‌ها جنگیده‌ای... به منظره‌ای زیبا دل خوش می‌کنی، مناظر کمتر به تو نارو می‌زنند»^۱.

«از هر چیز کمی و نه به تمامی»، سبکی از زندگی‌کردن است که بیش از آنکه خود را به سبکی معین از زندگی عادت دهد، می‌کوشد شکل‌های دیگر از زندگی را نیز تجربه کند؛ به این معنا که هر فرم شکلی از زیستن یا امکانی برای تجربه‌کردن است و هر امکان به تعبیر نیچه «عادتی کوتاه‌مدت»^۲ است. در اینجا سوز به دالی شاور بدل می‌شود که می‌کوشد خود را مقید به عادتی طولانی برای یک نوع زندگی نکند. عادت‌های درازمدت به‌تدریج به ضرورت بدل می‌شوند که از درون آن «اخلاق» و یا «هنجاری» برای زیستنی معین پدید می‌آید. بازیگر چنین عرصه‌ای خود را مقید به یک نوع یا یک شکل از زندگی می‌کند و تا آخر به آن پایبند می‌ماند، در حالی که «دال شناور» با همان بازیگر ساخت‌زیبایی‌شناسیک می‌کوشد هر بار با کمک تخیلاتش خود را برانگیزاند تا زندگی را در شکل‌های گوناگونش تجربه کند. درباره ساخت‌زیبایی‌شناسیک سخن بسیار گفته شده است و به همان اندازه سو-تعبیر درباره‌اش صورت گرفته است. سورن کی‌یرکگور آن را یکی از ساخت‌های مهم زندگی می‌داند و دیگر ساخت‌های زندگی را ساخت اخلاقی و ساخت دینی می‌داند، در حالی که از نظر نیچه تنها دو ساخت زیستن وجود دارد: ساخت‌زیبایی‌شناسیک یعنی زیستن برای خود، مطابق ذوق و میل خویش و ساخت اخلاقی یعنی تن‌دادن به هنجارهای عمومی، ضرورت و یا همان عادت‌های درازمدت. نیچه برخلاف

کی‌یرکگور ساخت‌زیبایی‌شناسیک را برتر از ساخت اخلاقی می‌داند.

هنگامی که از رومن گاری می‌گویم، بی‌تردید باید از مادرش، مینا یوسیلیونا سخن بگویم. تا مادامی که او زنده بود رومن گاری خود را مقید به ضرورتی می‌دانست که وجود مادر پیش پای او می‌گذاشت؛ در حقیقت تصویر مادر تنها «مرکز ثقل» بود که او را در چارچوب نظامی معنایی از نوعی زندگی که همراه با موفقیت و تأمین معنا بود محفوظ نگه می‌داشت. به بیانی دیگر، مادر مرجعی یگانه بود که رومن گاری می‌کوشید خودش را، پیشرفت‌ها، خطاها و کامیابی‌ها و ناکامی‌های خود را با او در میان بگذارد و از او به‌مثابه مرجع خویش استمداد طلب کند. «هرگاه کم می‌آوردم دست به دامان تصویری می‌شدم که مادرم از من ساخته بود».^۳ بعد از مرگ مادر در ۱۹۴۱ زندگی رومن گاری در آشوب امکان‌هایی بود که در برابرش قرار می‌گرفتند. به‌تدریج او از



پرتره فروید نامدار به سبک و قلم سالوادور دالی

عطف

میل، لذت و بیزاری در مد

غذا و هنر

تبارشناسی پیدایش ذائقه

شرق: «ابداع ذائقه» تألیف لوکا ورچلونی، درباره یکی از تحولات جذاب تاریخ فرهنگی حواس، یعنی ابداع ذائقه است، چنان‌که دیوید هاوز، دبیر مجموعه، در مقدمه این کتاب نوشته است، روایت ورچلونی از ذائقه، نوعی «تاریخ اکنون»، تبارشناسی پیدایش و تکثیر حساسیت خاص دوران مدرن است. ورچلونی در بخشی با عنوان «اقتصاد ذائقه در جامعه مصرف» که از آغاز قرن نوزدهم تا به امروز را در بر می‌گیرد، با کالاهای شگفت‌انگیز اولین مراکز خرید تازه‌تأسیس مانند بون‌مارشه و نمایشگاه‌های جهانی به‌عنوان مکان دموکراتیک‌سازی تجملات و ایدئال‌سازی کالاها آغاز می‌کند. در این دوره شاهد تغییر شیوه تولید در نظام سرمایه‌داری از حالت متکی بر انضباط فردی و محدودیت حسی به حالت نمایش-افوا (مانند نمایش کالاها در ویترین مغازه‌ها، تبلیغات) و مصرف هستیم؛ شیوه‌ای که بر خودپرستی و اغواگری حسانی پایه‌گذاری شده است، ورچلونی در بخش «راحتی و ترقی» از شوک ناشی از دموکراتیک‌شدن تجمل‌گرایی می‌گوید و توضیح می‌دهد که چگونه هجوم کالاها تکثیر ذوق و ظهور ذوق توده‌ای به بروز اقدامات محافظه‌کارانه انجامید و این امر در قالب جنبش مدرنیست انجام شد. طرفداران مدرنیسم وسایل تزئینی را تقبیح کرده و گسترش ذوق زنانه را محکوم می‌کردند، چراکه معتقد بودند این ذوق با سبک‌سری و افراط همراه است. درعین‌حال که هر آنچه را آسان یا راحت به دست می‌آمد، سرزنش می‌کردند، «تنها به نام نامی عقلانیت، پیشرفت و کارآمدی و با شعارهایی مانند «فرم تابع عملکرد است» و «هرچه ساده‌تر بهتر»، سخن می‌گفتند، کانت اینها را تأیید می‌کرد. زیبایی‌شناسی زاهدانه و روشنگرانه تأمل و پرهیز، دوباره نمایان شده، ورچلونی در بخشی با عنوان «گالری‌های شمایل‌شکنی» نشان می‌دهد که چگونه هنر مدرن (هنر پیش‌شرو) با «نیت صریح خوشایند نبودن» متولد شد و با جداشدن از زیبایی‌شناسی در معنای متعارف به ساحت «روحیه هتک حرمت» و رسواکردن تبدیل شد. مثال ملموسی که ورچلونی می‌آورد، نصب اثر مارسل دوشان با عنوان «فواره» در سالن هنرمندان مستقل نمایشگاه نیویورک در سال ۱۳۱۷ بود. دوشان با گرفتن پست‌ترین اشیای روزمره و دم‌دستی و ترویج آن به‌عنوان هنر، هنجارهای تثبیت‌شده هنر را به سخره گرفت، اگرچه این رویکرد در آن زمان پس زده شد، بعدها گسترش یافت. هنر بعد از دوشان به جای زیبایی و مهارت، بر نبوغ فردی یا خودارجایی تأکید می‌کند. و «ذوق دیگر نه قوه تشخیص آرمان‌های خیالی و هدفی مشترک که قرار بوده تمام اعصار تاریخی به آن نزدیک شوند، بلکه سبک یا به عبارتی نمونه نخستین تمایلات فردی است که بر همه چیز مسلط است: آزادانه، بازگشت‌پذیر و درعین‌حال شگوفت‌ناپذیر و به‌طور توضیح‌ناپذیری مسری». ورچلونی در بخش «انسان خالکوبی‌شده»، به انتخاب سبک به‌عنوان ذوق ایدئال غالب در قرن بیستم عمیق‌تر می‌پردازد و آن را در قالب طرح مد توصیف می‌کند. بخش دیگری از کتاب، به رفاه غذایی ناشی از صنعتی‌شدن و جهانی‌شدن زنجیره غذایی معطوف است و اینکه عصر ما، عصر فراوانی است و نوید آزادی نامحدود در انتخاب را می‌دهد. سرانجام ورچلونی در جمع‌بندی خود می‌نویسد: «ذائقه ممکن است ناخالص، مدمدی و شهودانی باشد، اما به هر حال موتور واقعی جامعه مصرفی، ارگان ترجیحات فردی و ابزاری است که افراد با آن شخصیت خود را می‌سازند». کتاب «ابداع ذائقه»، روایتی از چرخش‌ها و سفر پرمجاری ذوق، ذائقه و سلیقه است.



ابداع ذائقه

میل، لذت و بیزاری در مد، غذا و هنر

لوکا ورچلون

ترجمه مهدی بوستانی

نشر دمان